

آیا لیبرال‌ها پولدار تر شده‌اند؟

علی جلالی

اِبَرثروتمندان امروز برخلاف پیشینیان ثروشان را از راه نفت، یا صنعت چوب، یا پرداخت دستمزدهای بیرحمانه به کارگران به دست نیاورده‌اند. آنها اکثراً در حوزه‌های پر زرق و برق و دانش محوری چون حقوق، فایننس، تکنولوژی و سرگرمی فعال بوده‌اند. ...



آیا لیبرال‌ها پولدارتر شده‌اند؟ این یک شعار سنتی چپ‌ها بوده است که توفان نقدینگی که در تار و پود نظام سیاسی آمریکا نفوذ کرده است هر گونه تفاوت عمده میان دو حزب رقیب را تقریباً از میان برده است. به عبارتی همان فرضیه یا جوج و ماجوج که افراد عاقل را و می‌دارد به رالف نیدر رای بدهند (یا تحصیلات تکمیلی را ادامه دهند).

دیوید کالاهان در کتاب جدید خودش «خیزش ثروتمندهای لیبرال و بازسازی آمریکا» همین مفهوم را نشانه می‌گیرد و با حجم عظیمی از اطلاعات دو بحث بلندپروازانه را مدنظر قرار می‌دهد:

(۱) ثروتمندان آمریکا حالا در نظرات و کمپین‌های انتخاباتی‌شان از چپ سیاسی هر چه بیشتر فاصله می‌گیرند.

(۲) یا وجود آنکه سهم شرکت‌ها در تامین هزینه‌های انتخاباتی دموکرات‌ها افزایش چشمگیری داشته است، دموکرات‌ها سیاست‌های اقتصادی و تجاری بسیار لیبرال‌تری از جمهوری خواهان را نیز دنبال می‌کنند.

کالاهان با مدارک فراوان استدلال می‌کند که حزب دموکرات اکنون بیش از هر زمان دیگری در تاریخ آمریکا از کمک‌های شرکتی و بخشش بنگاه‌های تجاری بهره‌مند بوده است. برای مثال در انتخابات ۲۰۰۸، هر پنج شرکت بزرگ تکنولوژی که کارکنانشان در کارهای سیاسی دخیل بوده‌اند - مایکروسافت، گوگل، سیسکو، اوراکل و هیولت پکارد - با نسبت بسیار بیشتری (۳ به ۱، یا حتی ۴ به ۱) به حزب دموکرات کمک کرده‌اند.

کتاب کالاهان از میلیاردرهای مختلف، از سران شرکت «سیلیکون ولی» گرفته تا صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشهور، مثال می‌آورد که همگی کاری نثارند جز اعطای کیسه‌های پول به کاندیدهای دموکرات و جنبش‌های لیبرالیستی. او به خوبی توضیح می‌دهد که چرا اِبَرثروتمندان امروز درست از مواضع اقتصادی و سیاسی خلاف اسلاف‌شان در دوره‌های صنعتی گذشته حمایت می‌کنند. اِبَرثروتمندان امروز برخلاف پیشینیان ثروشان را از راه نفت، یا صنعت چوب، یا پرداخت دستمزدهای بیرحمانه به کارگران به دست نیاورده‌اند. آنها اکثراً در حوزه‌های پر زرق و برق و دانش محوری چون حقوق، فایننس، تکنولوژی و سرگرمی فعال بوده‌اند. این بخش از کتاب کالاهان حتی مورد توجه واشنگتن پست هم قرار گرفت. به همین خاطر هم او بر ارزش تنها خدمتی که به نظر دولت از همه بهتر از عهده‌شان برمی‌آید انگشت می‌گذارد: آموزش عمومی برای افزایش مهارت‌های نیروی کار؛ سیاست‌های مهاجرتی شایسته سالار، بهبود زیرساخت‌ها و رونق بخشی به بازارهای سرمایه. به نظر قطعی می‌رسد که کالاهان در یکی از دانشگاه‌های لیبرال چپ درس خوانده باشد و تحمل نژادها و قومیت‌های مختلف را به خوبی آموخته است.

بنابراین مولتی میلیاردرهای امروزی وقتی به سیاست عمومی می‌پردازند، دیگر مثل گذشته از مالیات‌های بالا یا دست درازی به اموال مردم شکایت نمی‌کنند. روی کار آمدن باراک اوباما - که به شکل افراطی طرفدار شایسته سالاری و خود به نوعی برخواسته از آن است - تنها پیوند ثروتمندان با لیبرال‌های امروز آمریکا را مستحکم‌تر ساخت.

کالاهان استدلال می‌کند که از این پیوند و خوبشوندی تناقضی زائیده می‌شود: جانبداری و حمایت شرکت‌ها از لیبرالیسم آمریکایی موجود تسلیم شدن این جریان در برابر آنها نشده است. کالاهان می‌گوید، کاملاً برعکس: «حزب دموکرات آمریکا با وجود کمک‌های شایانی که در این سال‌ها از بنگاه‌های تجاری دریافت کرده است، بیشتر به رویکرد چپ



◀ متمایل شده است.»

متأسفانه شواهدی که کالاهان در این بخش از کتاب اش ارائه می‌کند، چندان چنگی به دل نمی‌زند و بیشتر نشانه یک موضع‌گیری از پیش معین شده است. مثلاً تعریف او از تمایل به جناح چپ تقریباً به طور کامل متکی است بر رده‌بندی‌هایی که برخی گروه‌های خاص ارائه می‌کنند - مثل جنبش‌های اقدام دموکراتیک یا شورای دفاع از منابع طبیعی - که به هر کدام از اعضای کنگره بسته به آرایبی که درباره برخی موضوعات خاص داشته است امتیازدهی می‌کنند.

این روش به خودی خود ایرادی ندارد، اما مساله این است که ما را به جایی نمی‌رساند. به عنوان نمونه تنها همین موارد را که در چند سال اخیر به وجود آمده‌اند در نظر بگیرید: (۱) باراک اوباما در حال حاضر سالی بیش از یک‌هزار میلیارد دلار صرف مخارج نظامی می‌کند که در طول تاریخ بشریت بی‌سابقه است و نسبت این مبلغ به تولید ناخالص داخلی از ۱۹۹۱ تاکنون در بالاترین میزان خود است.

(۲) مقررات زیادی از صنعت مالی که با لغو طرح گلاس-استیگال به اوج خود رسید، در واقع با تجویز جمهوری خواهان و رای دموکرات‌ها به تصویب رسید.

(۳) وقتی دولت بوش برای کمک به صنعت فولاد رو به ضعف آمریکا بر واردات فولاد تعرفه وضع کرد، تنها گلایه دموکرات‌ها این بود که این تعرفه‌ها به اندازه کافی بالا نیستند.

(۴) دو توافقنامه تجارت آزاد که فعالان اتحادیه‌های کارگری مخالفش بودند در ۲۰۰۳ به تصویب رسید آن هم با کمک ویژه دموکرات‌ها (توافقنامه با شیلی و سنگاپور)

(۵) دموکرات‌ها با جمهوری خواهان هم آواز شدند تا پروتکل کیوتو هیچ وقت به تصویب نرسد.

(۶) دموکرات‌ها در تصویب قوانین جدید سرمایه و تجارت در همین کنگره بسیار نقش داشته‌اند.

(۷) طرح‌های نجات سرسام‌آور شرکت‌های وال‌استریت و دیترویت برخلاف نظر عمومی به اجرا گذاشته شد، آن هم با حمایت ویژه بانک‌ها، شرکت‌های بزرگ و دموکرات‌ها.

۸) مشخص کردن اعضای اتحادیه‌های کاری با کارهای ویژه، که زمانی وحشت‌زاترین مساله‌ای بود که جمهوری خواهان می‌توانستند به دموکرات‌ها تحمیل کنند حالا به کلی از بین رفته است.

می‌توانم این فهرست را بسیار بیشتر ادامه دهم، اما مساله روشن است: هر کس که به دهه گذشته بنگرد و ببیند که چطور دموکرات‌های پول گرفته منافع شرکت‌ها را دنبال می‌کنند باید کوتاه‌بین باشد. شاید لیبرال‌های لیومزین سوار امروز بیشتر به دوگانه سوز بودن موتور خودروشان اهمیت بدهند تا قدرت آن، اما تنها دلیل این مساله این است که آنها مایقی پول خودرو را پیشاپیش هزینه کرده‌اند.

اگر چنانکه کالاهان اشاره می‌کند، گروه‌های میانه رو دیگر مانند گذشته نفوذ و قدرتی ندارند، برای این است که به اهداف اصلی‌شان دست یافته‌اند - مهم‌تر از همه حذف دولت رفاه.

ضمن آنکه نباید بیش از حد در انتخابات ۲۰۰۸ غرقه شویم. یکی از طرفین آن رقابت، کاندیدای جمهوری خواهی بود که از بسیاری جهات هیچ جذابیتی نداشت، به ویژه در حوزه اقتصاد ناآگاه بود. حالا که چپ و راست هر دو از اوباما دور می‌شوند، فکر می‌کنم کسانی که از تقابل‌های مورد اشاره کالاهان در بلندمدت سود می‌برند، جمهوری خواهان میانه‌رو هستند که دموکرات‌ها نیز از ایشان حمایت خواهند کرد. کالاهان یک جا به نسبت زیاد دموکرات‌ها در مناصب مختلف شهر نیویورک اشاره می‌کند، اما به نظر کمترین توجهی به این واقعیت ندارد که از ۱۹۸۹ تا کنون نیویورکی‌ها هیچ شهردار دموکراتی را انتخاب نکرده‌اند. وقتی پول بر سیاست سلطه داشته باشد، میلیاردر بلومبرگ هم می‌شود ارباب آن. پیام اصلی کتاب کالاهان این نیست که ثروتمندها لیبرال شده‌اند، بلکه این است که لیبرالیسم آمریکا دیگری نیازی نمی‌بیند که از سیاست اقتصادی جدا از آنچه که محافظه‌کاران مبلغش هستند دفاع کند. اقتصاد از قلمرو سیاست جدا شده و به سازوکارهای تکنوکراتیک بانک مرکزی و توابع آن سپرده شده است. حداقل در حال حاضر که اکثر سیاستمداران لیبرال بر این نکته وقوف دارند. /